

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و علیک منا سلام الله ابدأ ما
بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعل الله آخر العهد منا لزیارتکم. السلام علی الحسین و
علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم فنوز
فوزاً عظیماً.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَّمَ حَوْءَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَائِعَتِ وَ تَابَعَتِ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً.

اللهم اجعل لنا قدم صدق عندک مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون
الحسین(ع).

بحث در مناقشات استدلال به حدیث شریف حجب بود برای اثبات برائت شرعیه در
شبهات حکمیه. مناقشه اولی ذکر شده، مناقشه ثانیه این هست که ولو این که عقلاً و در
بعض نصوص شرعیه همه حوادث کونیه منسوب به خدای متعال هست، او مسبب الاسباب
است و همه امور منسوب به خدای متعال هست حتی افعال انسان‌ها «و ما رمیت از
رمیت و لکن الله رمی». اما مجرد این باعث نمی‌شود که ما بگوییم این جمله مفاد عرفی
آن و ظهور عرفی آن در همه اقسام ثلاثه هست چون در نظر عرف سازج، عرفی که حالا
دقایق فلسفیه و عقلیه را به آن توجه ندارد در مواردی که منشأ عدم وصول و عدم علم
بندگان خدا باشند، ظالمین باشند، اخفاء آنها باشد، آنها باعث شده باشند ولی خدای
متعال امر فرموده، وحی فرموده، امر به ایصال فرموده و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام
هم عمل کردند، گفتند، این جا دیگه عرفاً نمی‌گویند این «حجبه الله» می‌گویند خدا که بیان
فرموده، تبیین فرموده، خدا حجب نکرده، این ظالمین هستند که حجب کردند. عرفاً صادق
نیست، حجب الله صادق نیست در این مواردی که خدا بیان فرموده به همان طریقی که
بقیه احکام را بیان فرموده. امر به ابلاغ هم فرموده و من امر بالإبلاغ هم ابلاغ فرموده،
بیان هم فرموده، همه این‌ها شده. حالا در اثر اخفاء ظالمین، حالا بله اگر تمام این‌ها به
واسطه حوادث سماویه از بین برود مثلاً یک زلزله‌ای بیاید، یک سیلی بیاید، همه این
روایات، آنها از بین برده باشد بله این جا هم نسبت به خدای متعال عرفیت دارد «حجب
الله» اما جایی که بر عکس، همان جایی که می‌توانیم بگوییم بینه الله تعالی، بینه الله
تعالی مگر به چیست؟ به همین است دیگه که بیان کند، وحی بفرماید، الهام بفرماید، امر
به تبلیغ بفرماید به اولیای دین این جا هم کرده این کار را، بنابراین صدق حجب الله در
مواردی که به واسطه اخفاء ظالمین باشد و امثال ذلک این عرفاً صادق نیست و لاقل من

الشک که آیا صادق است یا نه؟ ما احراز صدق عرفی نداریم، وقتی نداشتیم پس در مورد شبهات حکمیه قهراً تسمک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود چون احتمال می‌دهیم الان این عدم وصول این حکم به ما در اثر اخفاء ظالمین باشد که اگر این باشد نمی‌شود گفت حجه الله، بلکه مظنون این است که در اثر این چیزها هست. اگر به قول مرحوم آقای اصفهانی قدس سره، اگر ائمه هم نفرموده باشند به خاطر این است که مسیر خلافت را یک عده‌ای عوض کردند و آن‌ها جلو را در حقیقت گرفتند. پس اگر اخفاء احکام هم بر ما می‌شود ولو به این که ائمه فرصت بیان را پیدا نکردند، خدا وحی فرموده، امر به ابلاغ هم فرموده اما این‌ها یک وضعیتی پیش آوردند که ائمه تقیاً نتوانستند بفرمایند یا مجال پیدا نکردند بفرمایند، در اثر چی؟ در اثر فعل ظالمین ولو به این که منع خلافت کردند و امثال ذلک. پس بنابراین مشکوک الصدق است یا محرز عدم صدقه است، اگر بگوییم عرف این جا را نمی‌گوید یا دست کم بگیریم این است که صدق آن در این موارد عرفاً معلوم نیست. ممکن است بگوییم انصراف دارد، وقتی می‌گوییم حجب الله، انصراف دارد از آن جایی که ظالمین باعث شدند ولی خدای متعال هرچه به حسب تبع مطلب در جاهای دیگر انجام می‌دهد این جا هم انجام داده. بیان کرده، وحی کرده، به پیامبرش فرموده، به ائمه فرموده بگویند آن‌ها هم گفتند در عین به ما نرسیده. این جا حجه الله انصراف دارد از این، پس آن مسائل عقلی را نباید با مسائل ظهورات عرفیه مخلوط کر، ظهور عرفی ما این جا لازم داریم. و این ظهور عرفی یا عدم آن محرز است یا وجود آن محرز نیست حداقل. بنابراین به این دلیل نمی‌شود تمسک کرد و تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل است در موارد شبهات حکمیه. پس این اشکال که جامعش این است که تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه هست دو طریق بیان دارد؛ یک طریق بیان که دیروز گفتیم، یک طریق بیان که امروز گفته می‌شود.

حالا قد یتخلص از این شبهه به مطلبی که اصل آن از محقق ایراوانی قدس سره ممکن است باشد و آن این است که درسته این مسأله ولی ما در مورد شبهات حکمیه اصل منقح موضوع داریم و با آن احراز می‌کنیم. مثل این که گفته «اکرم کل عالم» این زید را نمی‌دانیم الان عالم است یا نه ولی قبلاً می‌دانیم عالم بوده. حالا نمی‌دانیم آلزایمر گرفته که علمش را از دست بدهد یا دست از تعلیم و تعلم و حوزه برداشته، ده بیست سال است یک جایی کارهای دیگری می‌کند فراموش کرده اصلاً، دیگه معلوم نیست عالم باشد. این جا اگر اصل منقح موضوع نداشته باشیم تمسک به «اکرم کل عالم» برای اثبات وجوب اکرام او تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است اما اگر استصحاب بقاء علم داشته باشیم، این کان عالماً الان کما کان، با این استصحاب که به آن می‌گویند استصحاب منقح موضوع، موضوع دلیل «کل عالم» تنقیح می‌شود و دلیل پیاده می‌شود. حالا این جا هم این طور گفته می‌شود که بله ما با استصحاب می‌توانیم حجب را اثبات بکنیم. به دو بیان؛ بیان اول این است که می‌گوییم یک موقع خدای متعال این حکم را بیان نفرموده بود که بالاخره این از ازل که بیان نشده بود، یک موقع بیان نشده بود الان نمی‌دانیم آن عدم البیان تبدیل به بیان شده، خدای متعال بیان فرموده یا نه، استصحاب می‌کنیم همان عدم البیان که یقین به آن داریم یک موقع وجود داشته. وقتی بیان نشد حجب است دیگه، «حجه الله» پس با استصحاب عدم البیان حجب که موضوع این دلیل است اثبات می‌شود. این یک راه. این راه اشکالش چیه؟ مثبت است چون عنوان عدمی را اثبات می‌کنیم و می‌خواهید عنوان وجودی را... آن را استصحاب می‌کنید برای عنوان وجودی. این تمام نیست، شبیه آن چه که سابقاً گوشت‌هایی که از خارج می‌آمد زمان طاعوت، علما می‌فرمودند... بعضی از علما که روی این چیزها حساب دقیق‌تری شاید

انجام می‌دادند می‌گفتند این گوشت‌ها خوردنش حرام است ولی نجس نیست، چرا؟ چون نجاست رفته روی میته، حرمت اکل رفته روی عدم تذکيه، غير مذكي. استصحاب عدم تذکيه این را دارد پس اثبات می‌شود... موضوع حرمت الاكل اثبات می‌شود. اما از استصحاب عدم تذکيه بخواهیم اثبات کنیم عنوان میته را درست است تلازم عقلی دارد وقتی تذکيه نشد میته هم هست ولی این ملازمه عقلی است، عنوان میته ثابت نمی‌شود، عنوان میته که ثابت نشد پس نمی‌توانید بگویید نجس است، استصحاب طهارت آن را می‌کنید یا قاعده طهارت جاری می‌کنید بنابراین نجس نیست ولی خوردن آن حرام است.

حالا شما هم این جا می‌خواهید اثبات بکنید... عدم الیابان را استصحاب می‌کنید که اثر حجب بگیرد، حجب یک عنوان وجودی است لازمه عدم بیان حجب هست، آن عدم بیان، آن عدم بیان از خداست از ظالمین که نیست، آن حجب الله می‌شود اما لازماً عقلياً.

بیان دوم این است که ما از عدم الیابان نمی‌خواهیم اثبات کنیم، خود حجب مسبوق به سابقه است. از اول کار که خدا حجب فرموده، علم آن را به کسی نداده، مستور کرده. با آن حجب اولی را استصحاب می‌کنیم می‌گوییم این حکم اگر حکمی باشد خدا در اول جعلش که حجب تا بعد به جبرائیل بفرماید، جبرائیل بیاورد، به قلب مبارک پیغمبر نازل کند. تا این فاصله حجب صادق است. پس ما یقین داریم که این حکم یک وقتی حجب الله بود الان شک داریم از حجب الله بیرون آمده یا نه، اگر بیان شده باشد استصحاب بقاء حجب می‌کنیم و حکمش این است که موضوع عنهم، مرفوع عنهم. این بیان دیگر آن اشکال قبلی را ندارد، دیگر اشکال مثبتیت را ندارد. ولی اشکالی که هست این است که آیا واژه حجب به آن عدم بیانی که در یک فتره‌ای بوده صادق است یا نه آن دیگر صادق نیست یا حداقل انصراف از آن دارد. فرض کنید که مقننی حکم را جعل کرده بعد می‌نویسد می‌دهد دست مأمور می‌گوید برو بده به زید، یک پنج شش دقیقه طول می‌کشد تا از این اتاق ببرد توی آن اتاق. این جا می‌گویند این مقنن پنج شش دقیقه حکمش را مخفی کرده، حجب کرده. این صادق نیست، حجب در جایی است که عمداً آن را بپوشاند و نگذارد کسی مطلع بشود. اما این که اتفاقاً می‌خواهد... خدا می‌خواهد که آن پنج دقیقه هم طول نمی‌کشید حالا ضیق خناق عالم ماده باعث شده که حالا پنج دقیقه هم طول بکشد ولی او نمی‌خواسته طول بکشد، این جا واژه حجب صادق نیست، یا لااقل مشکوک است که عرف به این حجب می‌گوید؟ بنابراین آن چه که موضوع دلیل در این روایت واقع شده «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» که یا صادق حتماً نیست یا مشکوک الصدق است. پس بنابراین باز این استصحاب نمی‌تواند کارایی داشته باشد این جا. بنابراین با استصحاب نمی‌توانیم مسأله را حل بکنیم.

س: توی یک دوره‌ای حتماً حجب بوده.

ج: نبوده.

س: یعنی یک دوره‌ای نبوده که شارع حکمش را به نبی بیان نکرده باشد؟

ج: نه، مجرد عدم بیان حجب نیست.

س: حجب چیست؟ عدم الیابان است.

ج: نه حجب... مجرد عدم الیابان حجب نیست. عدم الیابان این است که عمداً و تعمداً نفرموده باشد. تعمد در این داشته باشد که ... ما نمی‌دانیم، ممکن است همان وقتی که

جبرائیل دارد می‌آورد همان موقع هم حکم را می‌فرماید و شاید اصلاً طول زمانی هم نداشته باشد، مگر مثلاً خدای متعال یک میلیون سال پیش حکمی را جعل کرده گذاشته الان بفرماید، ما نمی‌دانیم. شاید همان موقع دارد جعل می‌کند، همان موقع که جعل می‌کند وحی هم می‌کند، برای ما روشن نیست که این‌ها به چه نحو هست.

راه دیگری بعضی فرمودند که یکی برای شهید صدر است تقریباً، یکی را هم غیر شهید صدر دارد؛ مرحوم امام و مرحوم شهید قدس سرهما دارند، بزرگان دیگری هم شاید از کلمات‌شان پیدا باشد و آن این است که این جا یک قرینه‌ای وجود دارد، دو تا قرینه این جا وجود دارد که براساس آن دو تا قرینه می‌فهمیم که مراد از «ما حجه الله» همین قسم سوم هست از آن سه قسمی که می‌گفتیم. آن که اصلاً خدا جعل نفرموده، یا آن که جعل فرموده و اصلاً بیان نفرموده به هیچ کس آن مقصود نیست. و همین قسم سوم مقصود است. چرا؟ قرینه اول این است که ببینید آن که اصلاً خدای متعال جعل نکرده توهمی در ذهن می‌آید که شاید ما مسؤولیتی راجع به آن داشته باشیم. توهم کسی نمی‌کند. یا اگر جعل هم فرموده ولی به هیچ کس نگفته حتی به پیامبرش هم نفرموده. باز این هم از واضحات است، حتی آن کسی هم که حق الطاعه‌ای هست این جا را هم نمی‌گوید حق الطاعه دارد. بنابراین... اما آن که جعل کرده، ابلاغ کرده، فرموده، بیان شده، نگذاشتند به دست برسد آن جا می‌گویند بله شبهه این هست که شاید احتیاط جعل بکند یا حق الطاعه می‌گوید این جا هست. بنابراین آن قسم اول و دوم دم و دستگاه نمی‌خواهد که شارع بیاید ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم، توضیح واضحات دادن است. و یک کلامی است که لا فائدة، مثل این که شارع بیاید بگوید روز روز است، این گفتن اصلاً مستهجن است یک امر واضحی را. بله آن‌هایی که ما اصلاً جعل نکردیم شما نسبت به آن‌ها مسؤولیت ندارید. آن‌هایی هم که ما جعل کردیم ولی به پیغمبرمان هم وحی نکردیم، به ایشان هم نگفتیم بگو، حتی او هم نمی‌داند. این را هم شما نسبت به آن مسؤولیتی ندارید. پس به این قرینه که قسم اول و ثانی، این‌ها گفتن ندارد که موضوع عنهم عباد، توضیح واضحات است، گفتن آن استهجان دارد. این قرینه می‌شود که ما حجب الله این را نمی‌خواهد بگوید، همان را می‌خواهد بگوید که بیان شده از طرف خدای متعال، امر به ابلاغ هم شده، تبلیغ هم شده اما حالا در اثر حالا یا موانعی که ما اسمش را می‌گذاریم حالا به غلط لعل موانع طبیعی ... یعنی طبیعت که کاری نمی‌کند، این‌ها همه‌اش اراده الهی است. حالا این‌هایی که به آن می‌گوییم موانع طبیعی یا به ظلم ظالمین از بین رفته، این قسم را دارد می‌گوید. پس یک قرینه لبیه واضح‌ای این جا وجود دارد که علی ضوء آن، معنای آن همین قسم سوم است که محل کلام است و به درد ما می‌خورد. این یک قسم.

بیان دوم این است که این ما حجب الله... اگر از این حرف هم صرف‌نظر نکنیم این ما حجب الله علمه عن العباد هر سه تا را شامل می‌شود و این که شما بگویید این قسم سوم آخر به خدا نسبت داده نمی‌شود، شما حرف‌تان این بود دیگه، ما حجب الله به آن نمی‌گویند.

جواب این است که این واژه الله به کار برده شده، الله فرقتش با شارع، با مولی، با ولی این است که در شارع حیث خالقیت نسبت به کون ملحوظ نیست، بله خالقیت نسبت به احکام و دستورات چرا، یا مولی حیث خالقیت او ملحوظ نیست، اما الله نه. الله حیث مبدئیت آن للوجود و خالقیتش برای کون کائنات در آن ملحوظ است. «الله الذی خلق السماوات و الارض» چون این چنینی است، الله به کار برده شده، ما حجب الله علمه

عن العباد این نشان می‌دهد که حیث خالق یعنی آن چه که خالق بما هو خالقُ کأنَّ. همه چیزهایی که آدم نمی‌داند بما هو خالقُ او سببش هست، که این را حالا شما یا قرینه قرار بدهید، یا مؤید قرار بدهید که در کنار آن قرینه قبلی... این را هم شهید صدر قدس سره در بحوث ...

س: ...

ج: نه، اگر آمده بود این جهت انصراف داشت، درست بود، اما حالا که نیامده، الله گفته، الله هم آن حیث در او ملحوظ است..

س: ...

ج: کدام حیث؟

س: ما حجب الشارع...

ج: آره. اگر فرمود ما حجب الشارع یعنی احکام و دستورات که خیلی ... بود.

س: ...

ج: اگر آمده بود، ما که نمی‌گوییم آمده.

س: ...

ج: شریعت که می‌گوییم شارع دارد دیگه.

این فرمایش شهید صدر. حالا این فرمایش دوم یعنی این قرینه دوم خیلی... چون الله همان طوری که حیث خالقیت در او هست این همان طور که گفتند، الله نام است برای ذات مستجمع لجميع الكمالات و جمیع... یعنی شاریعت هم در او هست، و حالا شما یک نگاهی به چیز بکنید، جاهایی که خدای متعال این حکم کرده، الله این حکم را کرده زیاد شاید باشد که هم نام الله برده شده و دستور او گفته شده. می‌گویند در روایات هست که یحلل ما حلله الله و یحرم ما حرمه الله. نام الله برده شده. و این روایت میثمی بود که از عیون اخبار الرضا... روایت مفصلی بود چندین بار در تعادل و تراجیح می‌خواندیم که بود، آن جا هی نام الله را می‌برد و مسائل تشریعی را می‌گفت. بنابراین در تشریع الله یک نامی است که تناسب با همه جا دارد، هم در مسائل تشریع تناسب دارد، هم در خلق تناسب دارد، هم در تزکیه و تربیت تناسب دارد. آن اسم مستجمع لجميع شؤون خدای متعال و شؤون ذاتی و فعلی و همه چیز خدای متعال است.

س: ...

ج: نه پس قرینه نمی‌شود دیگه، ایشان تکوینی گرفت تا آن قسم سوم را هم بگوید اسناد آن به خدای متعال درست است.

س: ...

ج: بله، این قرینه را اشکال می‌کنیم اما آن حرف را، آن قرینه عرفیه را که مرحوم امام فرمودند، ایشان هم فرموده در کلمات بعضی بزرگان دیگر هم هست، آن قرینه عرفیه

قرینه قوی‌ای است که آن‌ها گفتن ندارد که حالا بیایند این جا بگویند. ظاهر این است که همان حرفی را می‌خواهد بزند که اگر نمی‌گفت ما توی شک بودیم که بالاخره شارع برائت دارد، ندارد، واضحات که نیست، برائت شرعیه که از واضحات نیست. بنابراین این جا دارد.

س: ...

ج: نه، این همان است که عرض کردم. ببینید درست است، این هم باز به دقة العقلية هست. ولی عرف وقتی می‌گوییم خدا که هست، خدا که گفته. بابا حالا چه کار کند. حجب نکرده که، خدا تبلیغ کرده، جعل کرده، وحی فرموده، به پیامبرش هم دستور داده بگو. او هم فرموده، آن وقت حجه الله. حالا مثلاً کسی ولایت امیرالمؤمنین به گوش او نخورده «حجب الله تبارک و تعالی» خدایی که به پیامبرش فرموده؛ فرموده «بلغ ما انزل الیک» اگر هم نگویی «فما بلغت رسالته» آن هم این جوری فرموده، این قدر هم ائمه بعد فرمودند، حالا حجه الله.

س: ...

ج: بله این فرمایش آقای خوبی که فرموده خدا که می‌توانست جلوی آن را نگرفت پس منسوب به آن است. این‌ها هم باز اسناد عقلی را درست می‌کند یعنی اگر گفته بشود... اما گفتیم ظهور عرفی ندارد. این مطالب عقلی ظهور عرفی درست نمی‌کند یا انصراف را از بین نمی‌برد. این‌ها یک محاسباتی است که ما توی مدرسه وقتی می‌نشینیم و می‌کنیم می‌گوییم می‌شود. ولی وقتی عرف می‌گوید «ما حجب الله علمه عن العباد» توی ذهنش این‌ها نمی‌آید که خدا این کارها را کرده ولی... نه، می‌گوید این‌ها «ما حجب الله علمه عن العباد» همان قسم اول و دوم است. آن قسم سوم را به ذهنش نمی‌آید. بله، مگر شما یک قرینه جلیه‌ای درست کنید که این انصراف را در ذهن عرف درست کنید، به چه بیان؟ به همین بیان. بگویید این حرف‌ها که خدا بخواهد بزند، امام صادق(ع) بخواهد بزند که... آن چه که خدا جعل نکرده موضوع عنهم. توضیح واضحات برای ما می‌خواهند بدهند؟ آن وقت بیاید توجه کند که بله براساس آن می‌گیرد. اما به این بیان لایبعد که ما بگوییم که این از آن اشکال تخلص بجویم. هم از اشکال اول به بیان اولش که دیروز می‌گفتیم، هم به بیان ثانی که امروز گفتیم.

اشکال سوم:

اشکال سومی که در این حدیث شریف مطرح شده این است که «ما حجب الله علمه عن العباد» است. عباد جمع است، جمع عبد است. جمع محلی به الف و لام یدل علی العموم. پس ما حجب الله علمه عن العباد، یعنی آن که خدا علم آن را از تمام بندگان محجوب فرمود، تمام بندگان که من البندگان پیامبر است. من العباد، ائمه علیهم السلام است یعنی به هیچ کسی نگفته. این دیگه آن حرف‌ها هم نمی‌آید که این توضیحات.... حالا بالاخره خودش به همه نگفته. این موضوع عنهم. پس می‌شود قسم اول که به هیچ کس نگفته یا قسم دوم که... این قسم اول می‌شود که به هیچ کسی نگفته، به پیامبرش هم نگفته. پس این از بحث ما خارج است، ما بحث‌مان این جا نیست چون این مورد واضح است در برائت شرعیه که بحث این جا نیست. هذا اولاً. ثانیاً حالا اگر بحث را هم فرض کنید این جا باشد... ما چه می‌دانیم به همه نفرموده. شاید به پیغمبر فرموده، مصداق این، صغرای این برای ما روشن نیست، باز تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود.

س: ...

ج: آره دیگه.

س: ...

ج: آن که خدا از همه محجوب فرموده مرفوع است. مفاد این حدیث شریف این می‌شود، به خاطر این که این جمع محلی به الف و لام است. این مفاد استدلال به آن برای مانحن فیه دو تا اشکال دارد. اشکال اول این است که این خارج از موضوع بحث ماست، بحث در آن جایی که جعل شده، ابلاغ شده، ممکن است یعنی احتمالش هست که جعل شده، ابلاغ هم شده اما به دست ما نرسیده. آن جا که اصلاً ابلاغ نشده آن جا حرفی در آن نیست. این اشکال اول.

اشکال دوم این است که حالا مگر موضوع آن این نیست آن که از همه محجوب است، ما کدام حکمی است که یقین بکنیم از همه محجوب است تا به آن استدلال بکنیم؟ ما چه می‌دانیم که از همه... بله مگر پیامبر بفرماید بله این همه... معصومی بیاید بفرماید این از همه محجوب است و الا خود ما چه جور می‌توانیم بفهمیم این محجوب عن العباد بکلام هست. این هم اشکال دیگری است که شده و بعضی این اشکال را خیلی مهم دانستند و به خاطر همین استدلال به این حدیث را جایز نشمردند.

س: ...

ج: بله.

این جا ممکن است از این اشکال تخلص بجویم به این که به قرینه این که این مطلب باز توضیح واضح است و گفتنی نیست، از این فهمیده می‌شود که این عام مجموعی نیست انحلالی است. یعنی از هر کسی، نه از همه... آن حکمی که از همگان مخفی گذاشته شده. این یعنی از هر کسی که مخفی است از او برداشته شده. بنابراین به همان قرینه قبلی می‌توانیم از این اشکال هم تخلص بجویم.

حالا اگر آقایان درس ندارند من دو تا اشکال دیگر هم هست بگویم که پرونده حدیث حجب بسته بشود.

س: ...

ج: بله. حالا اهمش را عرض می‌کنم. بعضی‌ها هم یک افتراق‌های جزئی دارد به هم می‌تواند برگردد ولو من در جزوه هشت تا را نوشتم ولی اهمش را دارم عرض می‌کنم.

و اما اشکال چهارم:

اشکال چهارمی که این جا هست این است که همین طور که دیروز خواندیم ما دو نسخه داریم؛ نقل صدوق «علمه عن العباد» بود، نقل کافی «علمه» نداشت. «ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم»، علم در آن نبود. اگر ما گفتیم نقل کافی معتبر است و آن نقل صدوق را معتبر ندانستیم به خاطر این که احمد در آن هست و یا گفتیم که هر دو سندها معتبر است، دوران امر بین زیاده و نقیصه هست و آمدیم گفتیم کافی اضبط است و به خاطر اضبط بودن آن را مقدم داشتیم بر نقل صدوق و چون کافی اضبط است دیگه

در دوران امر بین زیاده و نقیصه ولو قائل به اصل عدم زیاده بشویم اما این در جایی است که آن اضبط نباشد. و آمدم گفتیم که نقل کافی حجت است برای ما. و یا این که مردد شدیم. که آن نسخه کدام است، هر دو را معتبر می‌دانیم، این حرف‌های اضبط بودن کافی را قبول نداریم و دوران امر بین زیاده و نقیصه را هم قبول نداریم که ما این جوری هستیم. حالا گفته می‌شود که اگر نقل کافی باشد ظاهر حدیث این است که دارد می‌گوید ما حجب الله علمه عن العباد، یعنی ما لم يقدر الله الناس عليه فهو موضوع عنهم؛ هر چیزی که خدا قدرت آن را نداده، نه علم آن را نداده. چیزی که خدا قدرت آن را نداده مثل کما غلب الله عليه فهو أولى بالعدر، آن حدیثی که می‌گوید هر چیزی که خدا غلبه بکند و شما ... أولى بالعدر است. این جا هم می‌فرماید که ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم. یعنی هر کاری که «ما» حکم نیست، هر کاری که حجب الله ای منع الله، خدا منع فرموده این فهو موضوع عنهم. و قرینه بر این مسأله این است که همان طور که توی حدیث رفع گفتیم وضع ... چی را می‌گذارند به دوش انسان؟ کار را می‌گذارند به دوش آدم نه حکم را. اصلاً حکم یعنی گذاشتن کار، نماز خواندن را به دوش آدم می‌گذارند نه وجوب را، وجوب نماز یعنی همین گذاشتن نماز به دوش آدم. پس موضوع عنهم یعنی از دوش آن‌ها برداشته شده. در قبال موضوع عليهم یعنی به دوش آن‌ها گذاشته شده. آن که به دوش گذاشته می‌شود و از دوش برداشته می‌شود فعل است. پس به قرینه حکم که گفته موضوع عنهم معلوم می‌شود که این «ما» فعل است. بله در نقل صدوق که «علمه» دارد به قرینه علم دیگه نمی‌توانیم بگوییم فعل، علم به فعل، آن را باید بگوییم حکم چون آن علم است، آن خودش قرینه است که حالا... اما این جا که نیست. پس تناسب حکم و موضوع و استعمال واژه موضوع عنهم با این انسب است که مقصود از «ما» می‌موصوله فعل باشد. پس یعنی فعلی که خدا منع فرموده که... حجب به معنای منع هم می‌آید مثلاً در باب ارث می‌گوید اخوة حاجب از ارث ام است؛ یحجب. آن جا یحجب یعنی یمنع دیگه. در بعضی لغت‌ها هم مثل لسان العرب گفته هر چیزی که منع کند چیزی را از چیزی گفته می‌شود حجب عنه، یحجب عنه. پس این جا ممکن است این حدیث... اگر بگویید حتماً نقل کافی حجت است معنای آن این است. اگر هم مردد باشیم بین نقل صدوق و نقل کافی ممکن است این درست باشد و معنای حدیث این باشد. پس اشتراط قدرت را دارد می‌گوید و این که آن جایی که قدرت نیست تکلیف نیست.

این هم شبهه‌ای است که در مقام فرموده شده که ممکن است این باشد. این هم حرف خوبی است منتها در این که حجب به معنای منع باشد ظهور اولیه حجب منع نیست، حجب مولود آن گاهی منع است ولی خود واژه مترادف با منع بودن آن این واضح نیست. حجاب یعنی ستار، حجب یعنی ستر ایجاد کردن، لازمه‌اش این است که از یک چیزی منع بشود. اگر این یک مقداری مراجعات بیشتری به لغت می‌خواهد که من حالا امروز فرصت نکردم این را مراجعه کافی داشته باشم به کتب لغت، بعضی لغت‌ها هست ولی این یک مراجعه بیشتری می‌خواهد. اگر ثابت بشود که بله کلمه حجب به طور متدوال در لغت عرب به معنای منع می‌آید این اشکال هم اشکالی است که می‌شود مطرح کرد.

آخرین اشکال... حالا قبل از این که به آخرین اشکال برسم، این جمله را من عرض بکنم. این جا یک شبهه فقه الحدیثی و شبهه در روایت هست که «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» ظاهر حجب این است که یک چیزی هست و پرده می‌اندازند روی آن. آن جا که اصلاً نیست، سالبه به انتفاء موضوع است، حجب الله خیلی مایه می‌برد.

ج: این که توی لسان العرب هم بود.

س: ...

ج: بله، ولی حجب ظهورش در چیه؟ حجاب و حجب و این‌ها

س: ...

ج: ارتکاز ما همین است حالا می‌گویم یک قدری بیشتر دقت می‌خواهد.

پس ما حجب الله، ظاهرش این است که یک چیزی باید باشد. و الا سالبه به انتفاء موضوع است. چیزی که نیست حجبیه؟

س: ...

ج: آن هم همین جور است. حالا نیست که بالاخره. مثل این که بگوید ما جلوی بچه‌های آقا را گرفتیم وارد اتاق بشوند. هنوز اصلاً بچه ندارد، ازدواج نکرده، چون شأنی‌تش را دارد. بچه‌ای نیست که بگویی جلوی آن را گرفتیم.

این شبهه شده که «ما حجب الله علمه عن العباد» می‌شود علم باشد و خدا حجب بکند. علم عین حضور است دیگه. علم را چه جور حجب کردند؟ قابل حجب نیست. ولی....

س: ...

ج: خود حکم چرا.

س: ...

ج: یعنی چی؟

س: ...

ج: علم، همین علم حضرتعالی را خدا حجب بکند یعنی چی؟ این جوری که حجب نیست زوال است.

س: ...

ج: نگذار هم همین جور می‌شود. آن‌ها مجاز می‌شود. ... پس حجب معنا ندارد. اگر اصلاً نیست یعنی شما را نگذاشته به آن عالم بشوی، حجب به آن نمی‌گویند، حجب ظاهرش این است که هست و محجوبش کرده، مستور کرده.

س: ...

ج: حسب ندارد که.

س: قرینه می‌شود به این که بگوییم حجب به معنای منع است.

ج: منع کرده علم را؟ منع هم همین جور است؛ باید ممنوعی باشد که من منعه. علم شما

را منع کردم این معنا نمی‌دهد. این را مگر این که شما مجاز بگویند و این حرف‌ها. همین جوری که محقق اصفهانی در نهاية الدراية فرموده و این مطلب را توضیح داده این است که علم نمی‌شود بگوئیم مگر شما یک لحظه....

برای حل این. یک نکته‌ای بالاخره این نکته‌ای است که در این جا که تفتن له المحقق الاصفهانی قدس سره. اگر ما علم بخوانیم، این شبهه هست و باید توجیه کنیم و باید یک جهت ادبی برای آن ملحوظ کنیم که عِلْمٌ يَعْلَمُ علماً، این را مصدر عِلِمَ بگیریم. اما اگر این از عِلْمٌ باشد؛ عِلْمٌ يَعْلَمُ یا يَعْلَمُ عِلْماً یا عِلْماً یعنی ما حجب الله عِلْمَهُ عن العباد. یعنی علامتش را. عِلْمَهُ یعنی وسمه بعلامه.

س: ...

ج: نه دیگه، چون نیست دیگه حالا ما که این جا قرائت و سماع ندارد که. اگر حضرت بفرماید ما حجب الله عِلْمَهُ یعنی علامتش را، دلیلش را. دلیل ممکن است باشد. علم شما نیست که بگویی نمی‌شود علم شما باشد و ممنوع باشد. اگر علم دارم دیگه محجوب نیست. اما علامت می‌شود، دلیل می‌شود. و لعل این عِلْمَهُ باشد. این حالا یک نکته‌ای بود به مناسبت آن جهت.

آخرین اشکال این است که گفتند آقا این روایت بالاخره ضعف سند دارد. چرا؟ چون راوی مباشر از امام کیه در این جا؟ راوی مباشر از امام ابوالحسن زکریا بن یحیی.

ما زکریا بن یحیی الواسطی داریم که ثقة، اما آیا این زکریا بن یحیی که در این روایت است همان یحیی بن زکریای واسطی است؟ این محل تردید است. چرا؟ چون در روایت در این سند ظاهراً این قید الواسطی را ندارد، همین دارد یحیی بن زکریا. یحیی بن زکریا واسطی که لقب او واسطی باشد، کنشی گفته کنیه‌اش ابویحیی است. در این روایت، کنیه ابوالحسن است. بنابراین این موجب شک می‌شود که لعل ما دو تا زکریا بن یحیی داشته باشیم که یکی کنیه‌اش ابوالحسن است که این مهملاً فی الرجال. یکی کنیه‌اش ابو یحیی است که این ثقة. چون مردد هست پس بنابراین حجت سند روایت محل اشکال می‌شود.

این اشکال اشکال قوی‌ای است منتها ما راه حلی که داریم این است که در کافی وجود دارد.

س: ...

ج: نه شهری این جا ...

س: ...

ج: بله، این هم فرمایش درستی است. ابوالحسن ذکر شده دیگه.

س: ...

ج: پس بنابراین نمی‌دانیم دیگه. از کجا می‌دانید مشترکی است که ممیز ندارد این جا.

س: ...

ج: سه تا شدند، محتمل است سه تا باشند.

پس بنابراین تنها راه تخلص فعلاً این است که ما بگوییم این روایت در کافی است و مشمول آن شهادت کلینی است که فرموده این‌ها صادر شده. کسی که این مبنا را قبول نداشته باشد این اشکال صحت این سند هم قوی است. بنابراین این که مرحوم شهید صدر در بحوث فرموده خیر دلیل، فرموده این روایت خیر دلیل علی البرائة است. این روایت این شبهه و این مشکله را دارد.

بحث حدیث حجب تمام شد ان شاء الله حدیث بعدی وارد می‌شویم که حدیث اطلاق باشد بعد از این.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.